



تعلیم و تربیت دینی و چالش‌های فراروی آن

گفت‌وگو با حجت الاسلام ذوعلم مدیرکل دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی

ناصر نادری

بسم الله الرحمن الرحيم. مسائلی که جناب عالی فرمودید، خیلی گسترده است و در واقع شما نگاهی جامع و ساختاری در این زمینه ارائه کردید. اگر بخواهیم به تک‌تک آن‌ها بپردازیم و درباره‌ی هر یک نکاتی را بگوییم، خیلی مفصل می‌شود. من در درجه‌ی اول سه نگاه کلی را عرض می‌کنم که ممکن است در پاسخ به این سؤال که تعلیم و تربیت اسلامی در نظام آموزش و پرورش به چه معناست، روشن‌گر باشد و با توجه به این معانی، بتوان راه‌حل و راهکار ارائه کرد. بعد به بعضی نکات دیگر هم اشاره می‌کنم و جناب عالی هم هر جا نکته‌ای را لازم دید، یادآوری بفرمایید؛ البته با توجه به ظرف بسیار محدودی که این بحث در مجله‌ی رشد معارف اسلامی دارد.

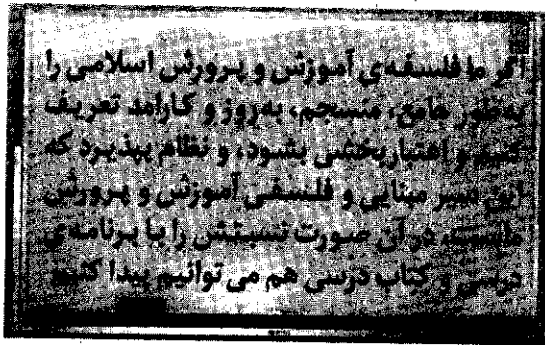
گاهی تلقی این است که وقتی گفته می‌شود تعلیم و تربیت اسلامی، در نظام آموزشی ما، مقصود فقط درس دینی و کتاب دینی است. این نگاه وجود دارد. بنابراین وقتی هم به دنبال راه‌حل می‌گردیم، راه‌حل این است که برنامه و کتاب درس دینی، اصلاح و تکمیل شود. به هر حال می‌توانیم با توجه به نوآوری‌هایی که در روش‌ها از دیگران می‌توانیم بگیریم، این درس را کارآمد و

از فرصتی که به دست آمده و می‌توانیم مسائلی را با شما در میان بگذاریم خوشحالم و تشکر می‌کنیم.

«نشریه‌ی رشد معارف اسلامی» در واقع منعکس‌کننده‌ی مسائل خاص حوزه‌ی تعلیم و تربیت اسلامی است و با توجه به این که حضرت عالی، هم شخصیتی دینی هستید، و هم به لحاظ مسئولیتی که بر عهده دارید، ارتباط مستقیمی با این امور دارید، تصمیم گرفتیم سؤالاتی را که به ذهنمان رسیده بود، به شکل مصاحبه با شما در میان بگذاریم.

اکنون اگر اجازه بدهید، می‌خواهیم راجع به تعلیم و تربیت اسلامی و مهندسی برنامه‌ی درسی گفت‌وگویی داشته باشیم. در بحث تعلیم و تربیت اسلامی و مهندسی برنامه‌ی درسی، حداقل سه حوزه‌ی اساسی وجود دارد: یکی چیستی این مقوله‌ها، دوم مفهوم برنامه‌ی درسی و حوزه‌ها و قلمروهای مرتبط با آن، و سوم آسیب‌شناسی وضعیت فعلی و چالش‌هایی که الان ما در تعلیم و تربیت اسلامی و برنامه‌ی درسی، و کلاً در آموزش و پرورش داریم.

دیدگاه شما در این موارد چیست؟



وضع مشخصی نداشت و آن تعبیری که شما به کار بردید، آن مهندسی و در واقع هندسه‌ی تعلیم و تربیت اسلامی را، به گونه‌ای کاربردی که بتواند اجزا را تعیین کند، نداشت. البته انتظار هم نبود که در آن مرحله این کار انجام بشود.

این‌ها بحث‌هایی بودند که بنده در پراکنش عرض کردم. بحث‌های دیگری هم هستند که به تدریج به آن‌ها می‌رسیم و اساساً زمینه‌ی بحثش هم پیدا می‌شود. اگر ما فلسفه‌ی آموزش و پرورش اسلامی را به‌طور جامع، منسجم، به‌روز و کارآمد تعریف کنیم و اعتباربخشی بشود، و نظام بپذیرد که این سیر مبنایی و فلسفی آموزش و پرورش ماست، در آن صورت نسبتش را با برنامه‌ی درسی و کتاب درسی هم می‌توانیم پیدا کنیم. یک نکته این است که نگرش‌ها و مبانی فلسفی و فکری که در آن فلسفه ارائه می‌شود، روی مجموعه‌ی نظام برنامه‌ی درسی ما تأثیر خواهد گذاشت. برای مثال، این فلسفه بر اولین عنصر از عناصر محوری برنامه‌ریزی درسی که بحث هدف است، حتماً تأثیر اساسی خواهد داشت. اگر امروز در عمل، ما در بحث اهداف، غالباً به اهداف شناختی توجه می‌کنیم و آن هم نه شناخت عمیق، بلکه غالباً شناخت سطحی و حافظه‌مدارانه، به این معنایی که ممکن است خیلی این تعبیر دقیق نباشد، ولی الان مصطلح شده است، فلسفه‌ی آموزش و پرورش اسلامی این هدف را قطعاً مورد تردید قرار خواهد داد و جایگاه اهداف شناختی را تغییر می‌دهد. اگر در بحث محتوا، غالباً محتوای مجموعه‌ی برنامه‌ی آموزشی ما، به علوم و تخصص‌ها توجه کرده است، آن فلسفه قطعاً موجب می‌شود که ما در واقع این اولویت و این نظم را هم به هم بزنیم. در بحث روش‌ها و در بحث ارزش‌یابی هم همین‌طور است. اساساً ما به تدریج در واقع سوق پیدا می‌کنیم، به سوی تولید نظریه‌ی برنامه‌ریزی درسی که متناسب با فلسفه‌ی آموزش و

تأثیرگذارتر کنیم.

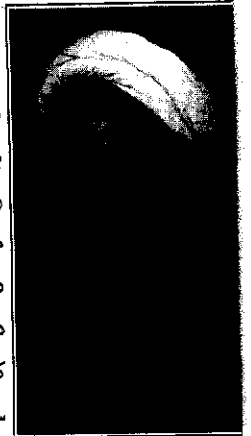
گاهی هم معنایی که ارائه می‌شود، فراتر از این است؛ یعنی بحث تربیت دینی مطرح می‌شود. به این معنا که ما علاوه بر درس دینی، در دروس علوم انسانی، در ادبیات و یا در برنامه‌های پرورشی و فوق برنامه هم به تعلیم و تربیت دینی بپردازیم و در کنار درس دینی، درس قرآن را به کمک بگیریم، درس عربی را، درس فارسی را و قسمت پرورشی را تا این‌که بتوانیم، مثلاً بچه‌هایی راست‌گو و درست‌کار تربیت کنیم، و از این قبیل. این هم یک معنای دومی است که از اولی خیلی فراتر است، ولی به نظر می‌رسد باز هم محدود است.

معنای سوم این است که اساساً ما وقتی به تعلیم و تربیت نگاه می‌کنیم، نگاهی نظام‌واره داشته باشیم و این سؤال را مطرح کنیم که در مبانی، در اهداف، در محتوا، در روش‌ها و شیوه‌های ارزش‌یابی، و در نگرش‌های حاکم بر مجموعه‌ی فرایند تعلیم و تربیت، چه مقدار به مبانی و اهداف تعلیم و تربیت اسلامی، به معنی جامع و کلانش، توجه کرده‌ایم. تصور بنده این است که این سؤال سوم، سؤال درستی است. یعنی وقتی می‌خواهیم نظام فعلی آموزش و پرورشمان را ارزیابی کنیم و نسبتش را با تعلیم و تربیت اسلامی بسنجیم، در درجه‌ی اول باید مرادمان را از تعلیم و تربیت اسلامی بیان کنیم؛ همین بحثی که امروز در آموزش و پرورش مطرح است، تبیین و تدوین آموزش و پرورش اسلامی، رسیدن به اجماع و توافق بر سر این فلسفه، و بعد مبنا قرار دادن فلسفه‌ی آموزش و پرورش و سایر حرکت‌ها و تحولاتی که در زمینه‌های متفاوت باید رخ بدهد. ما باید این را مبنا و نقطه‌ی شروع قرار بدهیم و از این زاویه تعلیم و تربیت را ببینیم.

در این‌جا مباحث مفصلی قابل طرح هستند. چپ‌سنجی آموزش و پرورش اسلامی، در واقع تعلیم و تربیت اسلامی را برای ما تبیین می‌کند. کارهای فراوانی در این زمینه انجام گرفته‌اند، ولی هیچ‌کدام از این کارها، به عنوان سندی پذیرفته شده در آموزش و پرورش که مبنای حرکت‌ها باشد، نبوده است. در فاصله‌ی سال‌های ۶۴-۶۳ تا ۶۷-۶۶ که بحث تغییر نظام مطرح بود، کارهایی انجام شد، ولی آن هم در قالب الگویی منسجم و به هم پیوسته که بتواند به صورت معنادار و تأثیرگذار، تکلیف عناصر متفاوت را مشخص کند، درنیامد.

■ یعنی جامع یا کاربردی نبود؟

□ بله، کاربردی و منسجم نبود و اجزای متفاوتش نسبت به هم



پرورش اسلامی باشد.

به هر حال، نظریاتی که امروز در برنامه ریزی درسی ما وجود دارند، روشن و منقح نیستند. نه این که این نکته را بنده عرض کنم، با سابقه ترین متخصصین ما در «دفتر برنامه ریزی و تألیف» این نکته را مطرح می کنند. به عنوان یک کاستی این بحث را ارائه می دهند که ما هنوز ایدئولوژی مشخصی برای برنامه ریزی درسی نداریم. در دانش برنامه ریزی درسی چهار یا پنج طیف ایدئولوژی و برنامه ریزی درسی وجود دارد که اگر ما بخواهیم، می توانیم یکی از آن ها را انتخاب کنیم. اما همان منابع تعلیم و تربیت اسلامی مانع می شوند که ما سراغ یکی از این ایدئولوژی ها برویم و ما را برمی انگیزد که خودمان به تولید یک نظریه ی دیگر و رویه سازی پردازیم.

■ ۲۸ سال از پیروزی انقلاب گذشته و طبیعتاً آموزش و پرورش هم در اختیار ما بوده است و ما هنوز نتوانسته ایم به یک فلسفه ی مشخص دست پیدا کنیم. آیا این باعث نمی شود که ما زمان را از دست بدهیم؟

□ این اصل را در نظر داشته باشیم که رسیدن به پاسخ پرسش های اساسی مراحمی از سیر و تکامل را می طلبد و این سیر خود به خود باید طی شود تا به نقطه ی مطلوب برسیم. یعنی همین که امروز به این کاستی ها رسیده ایم، خودش ناشی از نوعی بلوغ است. بنابراین این که بگوییم در طول این بیست و هفت سال قصور داشته ایم، نمی خواهم بگویم هیچ قصوری نداشته ایم، ولی می خواهم عرض کنم که باید این مراحل را طی می کردیم تا به این مرحله برسیم. ابتدا فکر می کردیم که برنامه ریزی درسی مسئله ی مهمی نیست. خیلی راحت به دست می آید، باید ببینیم دیگران چه کردند، ما هم همان طور عمل کنیم. به تدریج به این نکته رسیدیم که کارهای دیگران در این زمینه متکی به یک نظریه ی فلسفی خاص است؛ گرچه آن نظریه ی فلسفی چندان آشکار و بارز و به عنوان نظریه ی

برنامه ریزی درسی ارائه نشده باشد. پس نه این که وجود ندارد، وجود دارد. یعنی اگر ما بخواهیم با تکیه بر مبانی و منابع خودمان برنامه ریزی درسی کنیم، به یک چارچوب تئوریک نیاز داریم که برای رسیدن به آن حتماً باید فراز و نشیبی طی شود و تجربیاتی به دست آید و در واقع زمانی باید بگذرد؛ مهلتی باید که تا خون شیر شد! تدریج در همه جای عالم هست.

■ با تجربه ای که جناب عالی دارید، امیدوارید که این فلسفه کی نهایی بشود؟

□ تدوین فلسفه ی آموزش و پرورش اسلامی حدود هشت ماه است که شروع شده است. از اواخر تابستان ۸۵، بعد از این که در سطوح عالی وزارت خانه به طور جدی احساس شد که ما برای هر تحولی بر مبنای نگرش های اسلامی و تربیت اسلامی به این فلسفه نیاز داریم و به خصوص بعد از رهنمود مقام معظم رهبری در ۱۲ اردیبهشت در دیدار با معلمان که فرمودند: ما باید فلسفه ی آموزش و پرورش کشورمان را تعریف کنیم تا تحولات استمرار پیدا کنند، از آن زمان پی گیری این کار به عنوان یک پروژه ی تعریف شده آغاز شد. البته قبل از آن هم کارهایی انجام شده بود. ما کتاب ها، تحقیقات و پایان نامه های دانشگاهی با عنوان فلسفه ی آموزش و پرورش اسلامی کم نداریم. در خود آموزش و پرورش هم آثاری در این زمینه داشته ایم، اما تاکنون فلسفه ی آموزش و پرورش اسلامی به عنوان یک سند مطرح نبوده است و ما باید این موضوع را دنبال کنیم. امیدواریم گروهی که مسئول انجام این کار است، تا اوایل سال آینده کار را به پایان برساند. تا به حال چندین گزارش هم راجع به این موضوع ارائه داده اند. سرکار خانم علم الهدی مسئول این کار هستند و خیلی مناسب است که در این مورد با خود ایشان صحبتی بشود.

■ شاید این نظر مرا قدری بدبینانه تلقی کنید، اما من می پرسم: چرا در این چند دهه ما نتوانستیم مبانی اولیه را مشخص کنیم؟ در پاسخ می توان به این دلایل اشاره کرد: یکی این که در سیستم آموزش و پرورش ما، عمدتاً دانش آموخته های حوزه های فنی میدان دار بودند تا دانش آموخته های علوم انسانی. یعنی مهندسان مسائل آموزش و پرورش، بیشتر آدم هایی بودند که دانش فنی داشتند تا دانش مباحث انسانی. دیگر این که در سطح کلان فرهنگی کشور گاهی به نظر می رسد که در سیستم مدیریتمان ناکارآمدی وجود دارد و اصطلاحاً کلی گویی می کنیم یعنی دائم می خواهیم دغدغه های انتزاعی و کلی را تعریف کنیم و از واقعیت ها می گریزیم؛ زیرا افرادی که در سیستم مدیریتی بودند، آدم های استانداری به لحاظ دانش نبودند، و گرنه

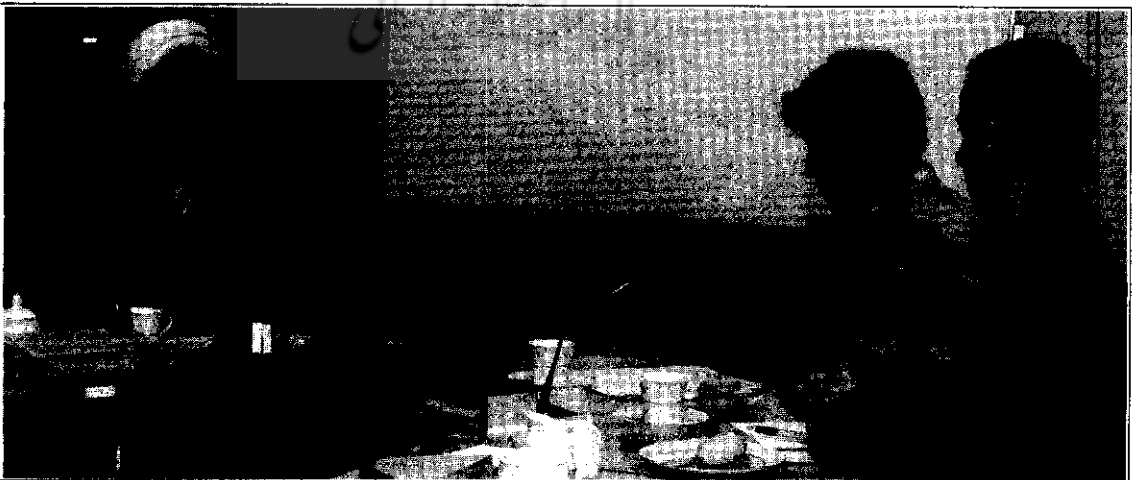
امیدواریم اندیشمندان و متخصصین ما در مباحث برنامه ی درسی وارد این عرصه بشوند و مشخص کنند، کدام یک از عناصر اساسی برنامه ریزی درسی می تواند یا باید، تحت تاثیر فلسفه ی تعلیم و تربیت اسلامی تغییر پیدا کند

ما می خواهیم دانش آموزانمان را برای حیات تربیت کنیم. مدرسه‌ی ما باید مدرسه‌ی زندگی باشد. ولی وقتی سراغ منابع دینی خودمان می رویم، می بینیم که حیات به همین زندگی طبیعی چندساله‌ی روی کره‌ی زمین منحصر و محدود نمی شود و ما معتقدیم، حیات اصلی ما بعد از این است.

و تربیت و برنامه ریزی آموزشی و برنامه ریزی درسی، روان شناسی تربیتی، روان شناسی رشد، جهانی شدن و مقوله های دیگری که امروز مطرح هستند، چیست؟ پاسخ من این است که خود مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، نه تنها این امکان را به ما می دهد که دنیای امروز را ببینیم، بلکه رئالیستی بودن اندیشه‌ی اسلامی این را به عنوان یک تکلیف برای ما تعریف می کند که ما حتماً باید فرزند زمان خویشتن باشیم. منتها مهم این است که تشخیص دهیم، جایگاه و نسبت این دو با هم چیست. ما گاهی به جای این که مبانی، نگرش‌ها، اصول حاکم بر استانداردها و ارزش‌ها را از اسلام بگیریم و بعد به سراغ ابزارها و روش‌ها برویم و ابزارها و روش‌ها را در چارچوب آن مبانی از تجربه‌های بشری بگیریم، عکس این عمل می کنیم. یعنی مبانی نگرشی در دستگاه تعلیم و تربیت ما، مبانی نگرشی غربی و در واقع متفاوت با مبانی دینی است. ولی بعد در ظواهر و در قالب‌ها، به سراغ مبانی اسلامی می رویم. یعنی به جای این که اسلام را ریشه قرار بدهیم و آن‌ها را در این چارچوب بسنجیم، بر مبنای آن ریشه‌ها می خواهیم میوه‌ها و ثمرات اسلامی داشته باشیم.

طراحی فلسفه‌ی آموزش و پرورش با این پیشینه‌ی غنی که در مباحث نظری داریم، چندان دشوار نبوده است. به نظرم اگر نظرات آقای مطهری را در زمینه‌ی تعلیم و تربیت جمع بندی کنیم، واقعاً به نتایج مثبتی می‌رسیم.

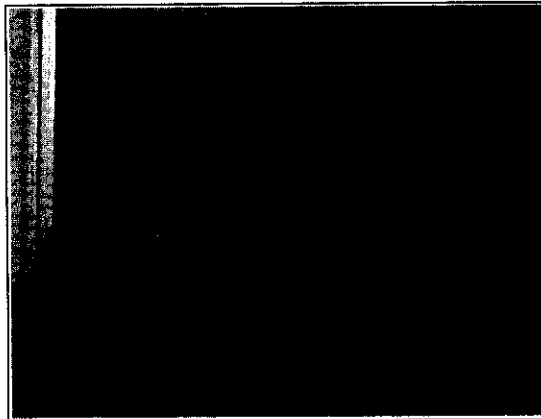
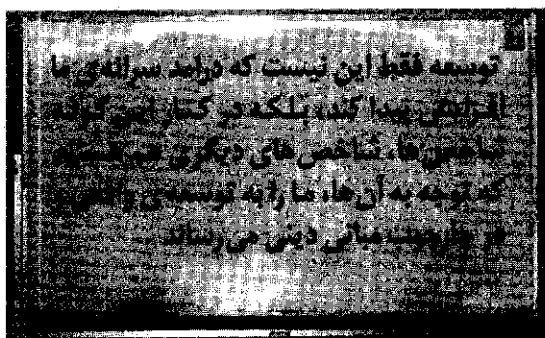
من نمی‌خواهم نظر شما را کلاً انکار کنم. ممکن است واقعاً در بعضی از بخش‌ها ما دچار کلی‌گویی‌هایی شده باشیم تا ناکارآمدی مدیریتی خودمان را جبران کنیم. اما در عین حال این طرف را هم نمی‌شود نادیده گرفت که ما دچار فقر یا فقدان نظریه هستیم. همین که شما می‌گویید به راحتی می‌توان از نظرات استاد مطهری استنباط کرد، جای اشکال دارد. واقعاً به راحتی نمی‌شود این کار را کرد. چون در این موارد دیدگاه‌های رقیب و دیدگاه‌های بدیلی وجود دارند و انتخاب هر کدام از آن‌ها، لوازم و پیامدهای مخصوصی دارد، در درجه‌ی اول به یک نظریه و چارچوب شفاف برای برنامه ریزی درسی ما نیاز داریم که آن چارچوب و نظریه بر فلسفه‌ی تعلیم و تربیت اسلامی مبتنی باشد. در حال حاضر ما هنوز چنین چارچوبی را نداریم. امیدواریم اندیشمندان و متخصصین ما در مباحث برنامه‌ی درسی وارد این عرصه بشوند و مشخص کنند، کدام یک از عناصر اساسی برنامه ریزی درسی می‌تواند یا باید، تحت تأثیر فلسفه‌ی تعلیم و تربیت اسلامی تغییر پیدا کند. برداشت خودم این است که مجموعه‌ی برنامه‌های ما شاید تحت تأثیر این فلسفه قرار گیرد، منتها یک نگرانی و دغدغه‌ای که در مباحث جناب عالی هم بود، هنوز باقی است. یعنی به فرض این که فلسفه‌ی تعلیم و تربیت اسلامی تنقیح و تنظیم بشود، نسبتش با دنیای امروز و یافته‌های تعلیم



قانونمندی هم توجه می‌کنیم. در این صورت، علوم تجربی ما بستری خواهد شد برای این که بتوانیم، نگرش‌های متعالی را در باب جهان‌شناسی، خداشناسی و خودشناسی به دانش‌آموزان منتقل کنیم.

■ به جایی حساس و تخصصی رسیدیم. یعنی در تعلیم و تربیت، ما باید مبانی را از فلسفه‌ی اسلامی اخذ کنیم و روش‌ها و برنامه‌ریزی‌هایمان باید براساس مبانی اسلامی باشد، به همین خاطر هم نمی‌توانیم کپی برداری کنیم. اما سؤال اساسی این است که با همین مبنا و نگرش بسیار پسندیده‌ی اسلامی، برنامه‌ریزی درسی چه تأثیری می‌تواند در محتوا و ارائه‌ی درس‌هایی مثل فیزیک یا شیمی داشته باشد؟ آیا با این نگاه، واقعاً کتاب‌های شیمی و فیزیک ما تغییری می‌کنند؟ البته در حوزه‌ی علوم انسانی جای مانور هست، اما در حوزه‌ی علوم پایه، این نگرش‌ها و این مبانی چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؟

□ ببینید، من نمی‌خواهم عرض کنم که ما باید از امروز یا از همین امسال، نگرش‌ها را با همین خامی که من دارم عرض می‌کنم، دنبال کنیم؛ چون هنوز این حرف کلی و خام است. من فقط به عنوان نمونه عرض کردم که فلسفه‌ی تعلیم و تربیت اسلامی می‌تواند مجموعه‌ی جهت‌گیری ما را تغییر دهد و اصلاح کند؛ نه فقط در عرصه‌ی کتاب‌های تعلیمات دینی، یا در عرصه‌ی فعالیت‌های پرورشی، یا حتی در کتاب‌های علوم انسانی. چون آن انسان متخلّق، رفتارش فقط در امور شخصی‌اش متبلور و متجلی نیست. قبل و مهم‌تر از آن، بحث اخلاق به معنای خاصی است که معمولاً از آن فهم می‌شود. بحث نگرش مطرح است. یعنی، نگاه ما به این جهان هستی، چه نگاهی است؟ گاهی ما این موضوع را که نظام هستی آیت و نشانه‌ی وجود خداوند متعال است، در یک درس سه یا چهار صفحه‌ای به عنوان یک تئوری مطرح می‌کنیم و از آن می‌گذریم.



■ می‌شود یک مثال عینی بزنید؟

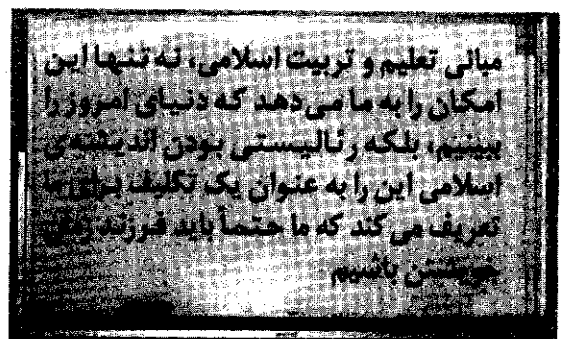
□ مثال عینی‌اش همین است که مثلاً در هدف‌گذاری نظام آموزشی‌مان، برویم سراغ هدف‌گذاری‌هایی که در چارچوب‌های غربی تعریف شده‌اند. مثلاً می‌گوییم: هدف ما تقویت و پرورش شهروندانی است که بتوانند در فرایند توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی جامعه به ما کمک کنند. بعد در قالب‌ها، درس دینی را می‌گذاریم و در آن توحید، نبوت، امامت، معاد، عدل و ارزش‌های اخلاقی را مطرح می‌کنیم. در حالی که اگر بخواهیم در چارچوب مباحث تعلیم و تربیت اسلامی هدف را تبیین کنیم، باید بگوییم هدف ما تقویت انسان‌هایی است که با تکیه بر تعقل، اختیار و انتخاب خودشان، در مسیر خداگونه شدن حرکت می‌کنند. ارزش‌های متعالی برایشان اصل است و خود به خود با تکیه بر این ارزش‌های متعالی، به عنوان یکی از اعضای امت اسلامی شهروندان مطلوبی هم خواهند شد. نه این که شهروندانی بشوند که چرخ‌های توسعه را به حرکت درآورند، بلکه در درجه‌ی اول خداگونگی، تخلق و آن صفات و ارزش‌های معنوی برایشان اصل است. نتیجه‌ی طبیعی این ویژگی‌ها آن است که در مسیر توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی کشور هم حرکت می‌کنند.

علاوه بر این، ما واژه‌های توسعه، شهروند مطلوب و از این قبیل را هم در واقع باز با آن مبانی تعریف می‌کنیم. یعنی در خود مفهوم توسعه تصرف می‌کنیم. توسعه فقط این نیست که درآمد سرانه‌ی ما افزایش پیدا کند، بلکه در کنار این‌گونه شاخص‌ها، شاخص‌های دیگری هم هستند که توجه به آن‌ها، ما را به توسعه‌ی واقعی و در چارچوب مبانی دینی می‌رساند. در مباحث علمی هم این طور نیست که ما فقط به قانونمندی طبیعت توجه کنیم، بلکه به منشأ این قانونمندی، و غایت و هدف این

ولی تا وقتی که این نکته به نگرش فرد تبدیل نشود، ما نمی‌توانیم بگوییم هدف تعلیم و تربیت اسلامی تحقق پیدا کرده است. درس‌های فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و غیره، واقعاً چه نگاهی را نسبت به خود مقوله‌ی علم، مقوله‌ی عالم، و نسبت عالم به خالق، به بچه‌ها منتقل می‌کنند؟

از طرف دیگر، اگر قرار باشد نگرش اسلامی منتقل بشود، معنایش این نیست که ظاهر و صورت، و بافت و ساختار کتاب تغییر کند. ممکن است شما یک عبارت یا یک کلمه داشته باشید، یا این که ممکن است تعابیر را با آن نگرش تطبیق بدهید تا اصلاح مورد نظر صورت بگیرد. چون هر مثالی که من بزنم خودش ممکن است منشأ اشتباه یا دغدغه‌هایی بشود، در مثال زدن احتیاط می‌کنم. الان این دغدغه به طور جدی وجود دارد که اگر برنامه‌های درسی اسلامی بشوند، چه خواهد شد؟ خیلی از راه‌ها، راه‌های شسته و رفته‌ای نیستند و این راه هم ناهموار است. بنابراین این کاملاً دغدغه‌ی بجایی است که وجود دارد. خود ما هم واقعاً این دغدغه را داریم و تا وقتی که درباره‌ی نکته‌ای، هدفی، یا رویکردی کاملاً پژوهش نکرده باشیم و به قطعیت یا اعتباری نرسیده باشیم، به هیچ وجه آن را در متن برنامه و در برنامه‌ریزی‌هایمان وارد نمی‌کنیم. این جا عرصه‌ی خطیری است و خیلی با احتیاط باید عمل کرد.

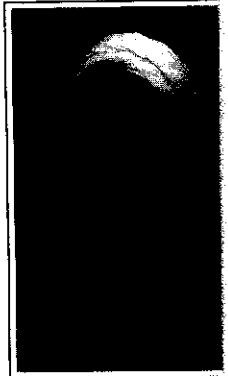
می‌خواهم تأکید کنم که نگاه ما در مورد تحقق تعلیم و تربیت اسلامی در حوزه‌ی برنامه‌ریزی درسی، نگرشی سطحی و محدود نیست. ما بر این باوریم که روح حاکم بر برنامه‌های درسی، اهداف کلان و رویکردهای اصلی در برنامه‌ی درسی، باید با توجه به مبانی تعلیم و تربیت اسلامی اصلاح و تکمیل شوند و تکامل پیدا کنند. نه این که اکنون هرچه هست هیچ نسبتی با تعلیم و تربیت اسلامی ندارد، نه واقعاً تلاش‌های بسیار زیادی شده است و نقطه‌ای که ما امروز در آن قرار دادیم، نقطه‌ای است حاصل راهی که دیگران رفته‌اند. ولی احساس می‌کنیم



کافی نیست و امیدواریم که بتوانیم، پاسخ‌های شفاف و روشنی را از پروژه‌ای که در حال اجراست، دریافت کنیم.

■ نکته‌ای این جا مطرح است. من از لابه‌لای صحبت‌های شما این طور برداشت کردم که می‌خواهید بگویید، مبانی دینی و فلسفی عام هستند. به نظر من، انسان ایده‌آلی که ما دنبالش هستیم که شهروند مطلوب بحث ما هم هست، به غیر از نیازهای معنوی خود که باید به آن‌ها پاسخ بدهد، به هر حال نیازهای هنری و زیباشناختی، نیازهای مربوط به سلامت جسمی، نیازهای علمی و مانند این‌ها هم دارد. آیا دین می‌تواند پاسخ‌گوی همه‌ی این موارد باشد؟ آیا بزرگ‌نمایی می‌تواند پاسخ‌گوی همه‌ی این‌ها باشد؟ آیا گاهی اوقات این بزرگ‌نمایی ما را به بیراهه نمی‌برد؟ یک مثال عرض کنم. در کتاب‌های ما، تصویرسازی عنصر مهمی است. الان دوستان ما وقتی می‌خواهند شعری را که در آن، دختر بچه‌ای پیش دبستانی با عروسکش صحبت می‌کند، در کتاب بیاورند، از منظر خودشان، با نیت قرینة الی الله و با آن چه که از دین برداشت کرده‌اند، می‌گویند عروسک و دختر بچه حتماً باید روسری داشته باشد. یعنی آدم احساس می‌کند که دوستان واقعیت‌هایی را که هست، شاید متعادل نمی‌بینند. و یا مثلاً افسانه‌ای است در یک ارتباط کاملاً مشروع، و دختری است که با پسری گفت و گویی کاملاً معمولی دارد. در این جا ما می‌آییم و جنسیت دختر را به پسر تغییر می‌دهیم، چون این قضیه از نظر مسائل شرعی دین ما باعث یکسری مسائل می‌شود. آیا این طرز برخورد به یک سلسله مشکلات منجر نمی‌شود؟

□ این که شما می‌فرمایید، خودش یکی از آسیب‌های بالقوه و مهم است که امکان دارد در این مسیر پیش‌رو داشته باشیم. ببینید، ما یا از تعلیم و تربیت اسلامی سخن می‌گوییم و به آن اعتقاد داریم،



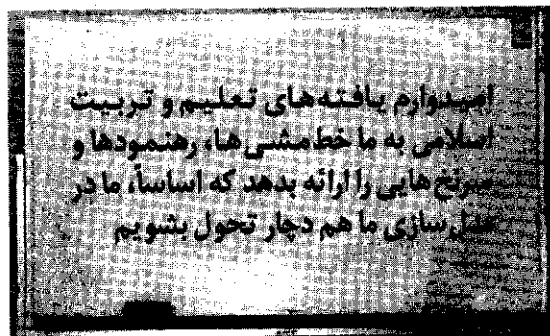
یا این که نه، می خواهیم از آن به عنوان یکی از توجیه کننده های مشی موجودمان بهره بگیریم و تعارف می کنیم. اما اگر بخواهیم تعارف نکنیم، تغییر مبانی را مباحث دینی و فلسفی، یعنی این جنس مبانی را باید مبانی دانست و بقیه دیگر مبانی نیستند. باید در این چارچوب تعریف کنیم و نگاهی که ما به انسان، به جهان و به خداوند متعال داریم، همه چیز را تغییر می دهد. قطعاً مبانی نگاهی که امروز در غرب وجود دارد، با مبانی نگاه ما متفاوت است. حالا جالب است که در مباحث نظری برنامه ریزی درسی، صاحب نظران تأکید می کنند که مبانی فرهنگی و فلسفی و ارزشی جامعه، اهداف را رقم می زنند، ولی در جامعه ای ما این اتفاق نیفتاده است تا آن مبانی کاملاً شفاف و روشن شوند، مورد فهم قرار گیرند و متناسب با این مبانی، ما اهداف را تولید کنیم و ارائه بدهیم.

البته دیدگاه من این نیست که همه چیز در این مبانی مستتر است، نه، ولی همه چیز می تواند بر این مبانی مبتنی و متکی باشد. حداقل، این مبانی روی همه چیز تأثیر می گذارند؛ حالا تأثیر ممکن است تأیید مطلق باشد، ممکن است محدود کند، ممکن است بسط بدهد و ممکن است جایگاه را تغییر بدهد. مثلاً در نگرش حاکم در جهان امروز که نگرشی غربی است، نگاه اقتصادی و زندگی مادی همه چیز را رقم می زند. حتی فرهنگ عنصری است که روان کننده ی زندگی امروز ماست. ولی در نگاه دینی، نه این که اقتصاد مهم نباشد، منتها جایگاهش تغییر پیدا می کند و از آن جایگاه مبنایی و زیربنایی، به جایگاهی دیگر منتقل می شود.

اگر بخواهیم عملیاتی تر به قضیه بپردازیم، آن چه شما در بحث مدل سازی و طراحی گفتید، بسیار مهم است. یعنی مدل برنامه ی درسی ما در حال حاضر یک مدل و طراحی عمومی و کامل نیست. یک سلسله عناوین به عنوان درس فیزیک، شیمی، تعلیمات دینی و از این قبیل داشته ایم و در همین ها

کمی تصرف کرده ایم. آن ها را کم و زیاد کرده ایم، ولی کل مدل را تغییر نداده ایم. ما به صورت عمیق و نیازسنجی شده به سراغ تجربه ها نرفته ایم و یک برداشت سطحی و ترجمه ای از آن ها به دست آورده ایم. اگر به نیازهای خودمان واقعاً توجه کنیم، ممکن است این مدل هم واقعاً به اصلاحات اساسی و تحولات بنیادی نیاز داشته باشد. چه کسی گفته است که در نظام آموزشی ما، از آن روز اول بچه ها را باید در کلاس بنشانیم، روی صندلی هایی که پشت هم چیده شده اند؟ آیا نمی شود به گونه ای فکر کرد که اساساً ما مثلاً در دو سال اول دوره ی ابتدایی کتاب نداشته باشیم و فقط برنامه داشته باشیم؟ آیا نمی شود در بعضی پایه های تحصیلی، کتاب ۴۰ یا ۵۰ درصد جایگاه داشته باشد و سایر مواد آموزشی، در قالب یک بسته ی آموزشی ارائه شوند؟ قطعاً می شود.

ما دچار نوعی تحجر و جمود در قالب ها و مدل هایمان هستیم. امیدوارم یافته های تعلیم و تربیت اسلامی به ما خط مشی ها، رهنمودها و سرنخ هایی را ارائه بدهد که اساساً، ما در مدل سازی ما هم دچار تحول بشویم. اما متأسفانه، چون غالباً فکر می کنیم، هر کاری که می خواهیم انجام بدهیم، به هر حال باید در چارچوب ها و قالب هایی باشد که دیگران قبل از ما اجرا کرده اند. به خودمان اجازه ی فکر کردن برای نوآوری فراتر از آن سقف را نمی دهیم و این یک اشکال اساسی است. یعنی وقتی می خواهیم شعاری را مطرح کنیم بگیریم و آن را که با مبانی ما بیشتر سازگار است، شعار قرار دهیم. مثلاً همین بحث مدرسه ی زندگی که اخیراً مطرح شد، یک شعار کاملاً پویا و مبتنی بر فلسفه ی تعلیم و تربیت خودمان است. اگر ما حیات را به آن معنای عمیقی که در نگرش ما دارد، تعریف کنیم، می بینیم که اصلاً نظام آموزش و پرورش ما را دگرگون می کند. ما می خواهیم دانش آموزانمان را برای حیات تربیت کنیم. مدرسه ی ما باید مدرسه ی زندگی باشد. وقتی سراغ منابع دینی خودمان می رویم، می بینیم که حیات به همین زندگی طبیعی چندساله ی روی کره ی زمین منحصر و محدود نمی شود و ما معتقدیم، حیات اصلی ما بعد از آن است. واقعاً اگر ما به همین یک نکته توجه کنیم، یعنی اگر اصل معاد را به عنوان یکی از اصول دینی خودمان، فقط به کتاب دینی محدود نکنیم و بگوییم اصل معاد اصل حاکم بر زندگی ماست، یعنی این که زندگی مادی و طبیعی ما مقدمه ی یک حیات عمیق و بنیادین است، آیا واقعاً همین ساختار، همین ترکیب و همین



مدل در آموزش ما حضور خواهد داشت، یا کلاً دگرگون خواهد شد؟!

قطعاً قبول دارید که درس‌هایی مثل فیزیک، شیمی، ریاضی، حتی بخشی از ادبیات، زبان و از این قبیل، تنها می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای حیات دنیوی بچه‌های ما باشد. اگر حیات آخروی را با آن نگاه کلان اولی ترکیب کنیم، آیا باز همین ترکیب را خواهیم داشت؟ آیا بحث اخلاق، آداب و مهارت‌های زندگی، در بحث جامعش نباید یک سرفصل کلان در دروس ما بشود؟ متأسفانه ما باز وقتی مهارت‌های زندگی را مطرح می‌کنیم، می‌رویم سراغ همان مهارت‌های تعریف‌شده‌ای که به تعبیر شما از ماورای بحار به این طرف آمده است. اما اگر این‌طور تعریف کنیم که اساساً ما مهارت‌های زندگی را فراتر از زندگی مادی می‌بینیم و آن آداب و روش‌هایی را هم که در عرصه‌های جدی زندگی بچه‌های ما باید وجود داشته باشند، ولی غرب به آن‌ها بهایی نداده است، در فهرست آداب خودمان وارد کنیم، در این صورت یکی از سرفصل‌های اصلی ما این می‌شود که واقعاً بچه‌های ما نسبت به عبادت چه نگرشی داشته باشند و چه عاداتی و چه آدابی را رعایت کنند.

شما در این مهارت‌های ده‌گانه، اصلاً مهارت عبادت را نمی‌بینید، یا مهارت مبارزه با دشمن را. آیا این یک مهارت هست یا نیست؟

آیا در متن مبانی دینی ما، مجاهدت و مبارزه برای تحقق ارزش‌های اسلامی یک اصل است یا باید آن را انکار کنیم؟ آیا فضای سیاسی غالب بر جهان امروز، توجه ما را نسبت به این اصل کم‌رنگ نکرده است؟ اگر این زاویه‌ها را به روی خودمان باز کنیم و روی آن تأمل کنیم، دیگر نمی‌خواهیم زود به نتیجه برسیم و جمع‌بندی کنیم. دانشمندان و نخبگان ما از حوزه و دانشگاه، و خود معلمان ما به‌خصوص روی این مقوله‌ها باید بیشتر از بقیه فکر کنند. اتفاقاً همین جایگاه معلم در نظام تعلیم و تربیت ما، به خاطر این که ما با آن مبانی فاصله گرفته‌ایم، یک جایگاه ثانوی شده است.

نظام تعلیم و تربیت دینی ما، دو عنصر اساسی دارد: در آداب تعلیم و تربیتی که در متون دینی ما نوشته شده، عنصر معلم و متعلم بسیار مهم است. دانش‌آموز کیست؟ معلم کیست؟ اگر معلم به معنای واقعی معلم باشد، آن برنامه‌ی درسی که امروز تألیف کرده‌اید، خیلی تغییر خواهد کرد. امروز ما یک نسخه‌ی متمرکز و از پیش نوشته شده را در

قالب‌های کتاب درسی، برنامه‌ی درسی، نشریه‌ی کمک آموزشی، و کتاب کمک آموزشی ارائه می‌دهیم و به معلم می‌گوییم، شما وظیفه دارید این‌ها را با هم ترکیب کنید و فقط تکنیسین بهره‌برداری از این‌ها هستید. ما باید معلمان را از تکنیسین بودن ارتقا بدهیم به حد مهندس بودن و معمار بودن. در نظام آموزش و پرورش کنونی ما، چنین اجازه‌ای اصلاً به معلم داده نمی‌شود.

شاید فلسفه‌ی آموزش و پرورش اسلامی اگر خوب و مجتهدانه تعریف شود، همان اجتهاد پویا و اصیل که به آن معتقدیم، یعنی اجتهادی کاملاً روشمند، ضابطه‌مند، پویا و متناسب با اقتضای زمان و مکان، آن‌طور که امام(ره) تعریف می‌کردند، اگر ما چنین اجتهادی را وارد عرصه‌ی تعلیم و تربیت کنیم، می‌توانیم به تدریج به آن افق وسیع و متعالی آموزش و پرورش اسلامی نزدیک شویم. البته این راه پرپیچ و خمی است؛ راه سنگلاخی است که شاید ده‌ها سال طول بکشد. تصور من این نیست که با یکی دو سال بتوانیم جواب بگیریم. واقعاً شاید ده‌ها سال طول بکشد. ولی چون راه جدیدی است که در دنیا تعریف نشده و چون راهی است که مبتنی بر مبانی محکم و جاویدان خود ماست، چاره‌ای نداریم جز این که مشکلات و ناهمواری‌های این راه را تحمل کنیم و ان‌شاءالله به آن می‌رسیم.



جمله‌ی آخر بنده این است که رشد معارف اسلامی در واقع مجله‌ای است که باید دغدغه‌ی نظام

درسی و نظام آموزشی ما را داشته باشد، نه فقط یک کتاب و یک درس تعلیم و تربیت اسلامی را.

در همایش آسیب‌شناسی تعلیم و تربیت دینی که پنج سال قبل سازمان برگزار کرد، مقاله‌ای داده بودم که در کتاب مجموعه‌ی معارف‌ها آمده است. درخصوص شاخص‌های تعلیم و تربیت دینی از نگاه قرآن کریم، حالا نسبت به پنج سال پیش علی‌القاعده ما باید چهار مطلب دیگر هم یاد گرفته باشیم تا بحث تکمیل شود. ولی کلیات آن مقاله را من قبول دارم، یعنی آن مقاله نشان می‌دهد که بحث ما چیست.